

## سیری در اصطلاحات فقه اسلامی

قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم است که حقیقت و ماهیت «لفت» و «اصطلاح» و فرق بین آن دو و نیز اهمیت اصطلاحات در علوم و فنون و نقش آنها در تفهیم و تفهیم بطور خلاصه مورد بحث و گفتگو قرار گیرد.

### لفت:

اصل این کلمه «لَفْوَة» بر وزن - فَعْلَة - است و برخی گفته‌اند که اصل آن «لَفْي» یا «لَفْو» میباشد. در هر صورت «تا» را بجای حرف محذوف نهاده‌اند.<sup>۱</sup> و برخی چون شادروان دهخدا معتقدند که ریشه آن کلمه لُگس Logos میباشد که يك واژه یونانی است.<sup>۲</sup>

گفته میشود: در فرهنگ انگلیسی، فارسی تألیف آقای آریانپور برای واژه «لُگس» معانی مختلفی ذکر میکند مانند «اصل یا منشأ عقل عالم وجود، حقیقت مطلق الهی، عقل کل» و در پایان می‌افزاید: در مسیحیت لُگس بمعنی «کلمه» است، یعنی کلمه مظهر فکر و اراده پروردگار، «کلمه» بعقیده مسیحیان عیسی است.<sup>۳</sup>

و در کتاب «بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی» (ص ۲۲۱) تألیف آقای دکتر

۱ - لسان العرب ذیل «لفا»، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۳۱۱، الصحاح چاپ دار الکتب

العربی، مصر ج ۶، ص ۲۴۸۴.

۲ - لفت‌نامه دهخدا، ماده «لفت».

۳ - فرهنگ انگلیسی فارسی تألیف آقای عباس آریانپور کاشانی چاپ مؤسسه امیرکبیر، ج ۳، ص ۲۹۶۸.

رامیار می‌نویسد: اصطلاح «لوگوس» نخستین بار توسط هر اکلیت (۵۳۰ ق. م) وارد زبان فلسفی شد، این اصطلاح معانی گوناگونی دارد: کلمه، کلام.

واز ص ۲۲۸ کتاب مزبور استفاده میشود که «لوگوس» مرادف کلمه است. تحقیق همه‌جانبه در این زمینه از حوصله این مقال خارج است.

لغت را چنین تعریف کرده‌اند:

«هی اصوات یُعبرُ بها کُل قومٍ عن اغراضهم»<sup>۴</sup>.

یعنی لغت صوت یا اصواتی است که هر قوم بدان از اغراض خویش تعبیر نمایند. وبعبارت دیگر لغت لفظی است که برای معنایی وضع شده باشد.<sup>۵</sup>

ویا کلامی است که در میان افراد هر قومی متداول و مصطاح است.<sup>۶</sup>

ویا چنانکه خواجه طوسی در اساس الإقتباس می‌نویسد: لغت الفاظی را گویند که تعلق به قومی خاص دارد و مشهور مطاق نبود مانند معربات در تازی و لغات قبائل. وگاهی لغت بر جمیع اقسام علوم عربیّه اطلاق میشود.<sup>۷</sup>

### اصطلاح:

در تعریف اصطلاح گفته‌اند: «الاصطلاح اخراج اللفظ من معنی لغوی الی آخر لمناسبة بینهما. وقیل: الاصطلاح هو العرف الخاص وهو عبارة عن اتفاق قوم علی تسمية شیء باسم بعد نقله عن موضوعه الأول لمناسبة بینهما کالعموم والخصوص اولمشارکتها فی امر او مشابھتهما فی وصف او غیرها»<sup>۸</sup>.

یعنی اصطلاح نقل لفظ از معنی لغوی به معنی دیگر است از جهت مناسبتی که بین

۴ - لسان العرب مادة «لغاه»، الکلیات (ابی‌البقاء الحسینی الکفوی الحنفی)، چاپ تهران، ۱۲۸۶ ه. ق.

ص ۲۹۲.

۵ - کشف اصطلاحات الفنون، چاپ مکتبه خیام - تهران، ج ۲، ص ۱۳۱۱.

۶ - المنجد چاپ بیروت، ص ۷۲۶، کلیات ابی‌البقاء، ص ۲۹۲.

۷ - چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۹۵.

۸ - کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۳۱۱.

۸ - تعریفات جرجانی، ص ۲۲ الکلیات (ابی‌البقاء)، ص ۶۸. کشف اصطلاحات الفنون ج ۱، ص ۸۲۲.

آندو وجود دارد، و عبارت دیگر اصطلاح را بر عرف خاص اطلاق کنند یعنی اتفاق گروهی مخصوص از مردم بر نقل کلمه‌ای از معنی نخستین و وضع یا استعمال آن در معنی دیگر بسبب مناسبتی چون عموم و خصوص یا مشارکت آندو در امری یا مشابهتشان در وصفی یا جز اینها.

و بالاخره می‌توان گفت که در لسان علماء و محققین و زبان علمی، کلمه اصطلاح هم يك اصطلاح است.

و چنانکه آقای جعفری لنگرودی در کتاب فرهنگ حقوقی<sup>۹</sup> می‌نویسد: اصطلاح عبارتست از لفظی که در رشته و فن ویژه‌ای معنی لغوی خود را از دست داده و برای رساندن مقاصد علمی و تفهیم مطالب فنی بکار رود، اصطلاحات گاهی الفاظ کوتاهی است که معانی مهم و برجسته و زیادی را ادا میکند، و مفاهیم دقیق علمی را ظاهر و روشن می‌سازد برخلاف لغت که چنین نیست.

### نمونه‌ای از اصطلاحات:

در کتاب مفاتیح العلوم<sup>۱۰</sup> آرد: نمونه اینگونه اصطلاحات کلمه «رَجعت» است. این کلمه نزد لغویان بمعنی یکبار رجوع کردن است<sup>۱۱</sup> و به اعتقاد آنان معنی دیگری از آن فهمیده نمیشود ولی همین کلمه در اصطلاح فقهاء بمعنی رجوع در طلاق غیربائن میباشد.

و نزد متکلمین بمعنی رجوع و بازگشت امام (معصوم) پس از غیبت یا موت وی است چنانکه شیعه معتقدند.

و نزد کاتبان دیوان حساب، گزارشی است که وکیل خرج برای خوراک يك نوبت سپاه تسلیم میکند.

و نزد منجمان حرکت ستارگان است از خمسه متحیره در جهتی که مخالف با

۹ - چاپ کانون معرفت، تهران، ص ۶.

۱۰ - تألیف ابو عبدالله محمد بن خوارزمی، چاپ افست تهران، ص ۳ - ۴.

۱۱ - المنجد ص ۲۵۰: الرجعة: العودة.

ترتیب و نظم برجهاست .

و دیگر کلمه «فك» است که نزد لغویین بمعنی جدا کردن دو چیز از هم و باز کردن است و نیز بمعنی یکی از دو آواره میباشد<sup>۱۲</sup> .

و نزد فقهاء گفته میشود «فك اسیر» یا «فك رقبه» یعنی آزاد کردن اسیر یا برده و «فك رهن» یعنی رهانیدن رهن .

و نیز همین کلمه نزد علمای عروض آن است که اجزای بحری از بحری بیرون آرند و جدا کنند یعنی بیت «هزج» را مثلاً از وزن بحر «رجز» برخوانند<sup>۱۳</sup> .

و نزد کاتبان دیوان ثبت مجدد اسم جیره‌بگیر است در دیوان یا جریده پس از آنکه جیره‌اش را قطع کرده باشند .

و دیگر کلمه «وتد» است که نزد لغویین و مفسرین یکی از میخهای خیمه و بمعنی کوه است که از کلام خدا فهمیده میشود «والجبال اوتاداً»<sup>۱۴</sup> یعنی کوهها در حکم میخها هستند .

و نزد علمای عروض عبارت است از دو متحرك و يك ساكن چنانکه «اگر ، مگر» و بحکم آنکه هر دو متحرك این رکن مقارن یکدیگرند آنرا مقرون خواندند ، و یا عبارت است از دو متحرك بر دو طرف يك ساكن چنانکه «ناله و ماله» که حرف «ها» در این کلمات ملفوظ نیست<sup>۱۵</sup> .

و نزد منجمین بمعنی یکی از اوتاد چهارگانه است که عبارتند از : وتد طالع ، وتد غارب ، وتد وسط السماء ، وتد الأرض<sup>۱۶</sup> .

مثال دیگر کلمه «رهن» است که در لغت بمعنی ثبوت و دوام است و نیز بمعنی حبس است بهر سببی که باشد چنانکه فرمود : «كل نفس بما كسبت رهينة» . سورة

۱۲ - اصل الفك الفصل بين الشئین و تخلص بعضها من بعض... والفك : اللحي، والفكان : اللحيان لسان العرب ذیل «فك» .

۱۳ - المعجم فی معایر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی چاپ تهران، ص ۱۸۹ .

۱۴ - سورة النبأ آیه ۶ .

۱۵ - المعجم فی معایر اشعار العجم ، ص ۳۰ - ۳۱ .

۱۶ - مفاتیح العلوم ، ص ۳ - ۴ .

المدثر آیه ۱۴» ای محبوسه بما کسبته من خیر و شر<sup>۱۷</sup> .  
 و در اصطلاح فقه، رهن وثیقه دین است، و یا وثیقه ای است برای دین مرتهن<sup>۱۸</sup> .  
 مثال دیگر لفظ وقف است که در لغت بمعنی ایستادن و ایستائیدن میباشد<sup>۱۹</sup> و  
 سیدشریف در «تعریفات ص ۲۲۶» می نویسد: الوقف فی اللغه: الحبس .  
 و در اصطلاح فقه آن را چنین تعریف کرده اند: «الوقف تحبیس الأصل و تسبیل  
 الثمرة، او تحبیس الأصل و اطلاق المنفعة» .  
 یعنی وقف حبس کردن اصل مال و رهاساختن منافع و فوائد آن (در راه خیر) است.  
 و غرض از «تحبیس اصل» این است که مال بصورتی درآید که نتوان آن را در معرض  
 معامله و نقل و انتقال قرارداد<sup>۲۰</sup> .  
 و تعریفات دیگری نیز نوشته اند که این مختصر را گنجایش نقل همه آنها نیست.

### فرق اصطلاح و لغت:

از تعریفی که برای «صطلاح» و «لغت» بیان شد، فرق بین آنها و مشخصات  
 هر یک روشن میگردد، اکنون بمنظور استیفاء بحث و زیادت بیان میگوئیم:  
 لغات اختصاص به هیچ علم و فنی ندارد و همگان از آن استفاده میکنند و بکار  
 میبرند، ولی اصطلاحات همواره مربوط به یک یا چند علم است و صنف مخصوصی از  
 مردم در کارهای علمی و فنی خود به آنها نیاز دارند و بکار میبرند .  
 و بدینجهت است که معانی لغات معروف و مفهوم همه مردم است، برخلاف

- ۱۷ - لسان العرب، قاموس، ذیل «رهن»، حدائق الناضرة تألیف شیخ یوسف بحرانی، چاپ سنگی ایران  
 ۱۳۱۷ هـ. ج ۵، ص ۲۴۵، تذکره الفقهاء (علامه حلی) چاپ مکتبه مرتضویه، ج ۲، ص ۱۱ .  
 ۱۸ - شرایع الاسلام تألیف محقق حلی، چاپ نجف اشرف، ج ۲، ص ۷۵ .  
 الروضة البهیة (شرح لمعه) تألیف زین الدین بن احمد الشامی العاملی چاپ تبریز، ج ۱، ص ۳۰۷ .  
 ریاض المسائل تألیف علی بن محمد علی الطباطبایی چاپ ایران ۱۲۶۷ هـ. ق.، ج ۱، کتاب «رهن» .  
 ۱۹ - منتهی الارب، چاپ اسلامیه افست، ج ۴، ص ۱۳۳۳، در قاموس ذیل «وقف» آرد: وقف ... :  
 دام قائماً، و فتنه انا: فعلت به ما وقف .  
 ۲۰ - الروضة البهیة (شرح لمعه)، ج ۱، ص ۲۲۴، حدائق الناضرة، ج ۵، ص ۴۶۰، کلیات حقوق  
 اسلامی تألیف استاد محمد عبده بروجردی چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۱۶ .

اصطلاحات که معانی آنها غالباً برای اهل فن و متخصصین مانوس و آشنا میباشد و بس. گاهی اصطلاح به اتفاق و بناء گروهی مخصوص وضع میشود و قبول عامه پیدا میکند، وزمانی هم مبتکر یا مخترعی خود نامی بر ابتکار یا اختراع خویش می‌نهد و آن نام در میان اهل فن متداول میشود.

نکته قابل توجه این است که لغات و اصطلاحات بر اثر احتیاجات روزافزون بشر پیوسته در حال تجدید و تطور و افزایش و همواره دستخوش تحول و دگرگونی میباشند و بدین سبب تعیین مرز پایداری میان لغت و اصطلاح بسیار دشوار است، زیرا پیوند متقابل لغت و اصطلاح بر حسب عوامل اجتماعی بحدی است که گاه لغت، اصطلاح و گاه اصطلاح لغت میشود.

چنانکه در مثل کلمه نماز که در لغت بمعنی بندگی است و سپس در اصطلاح شرع بر اعمال خاصی با رکوع و سجود و تشهد و جز اینها همراه است اطلاق شده و باز پس از تعمیم مذهب در میان همه مردم همین معنی بصورت لغت درآمد، بنابراین عامل زمان و تحولات اجتماعی در مفاهیم لغت و اصطلاح تأثیر می‌بخشد.

و هر چه تمدن و فرهنگ ملتی بیشتر توسعه و تعمیم یابد اصطلاحهای خاص بیشتر در شمار لغات عمومی داخل میشوند و مورد استفاده همگان قرار میگیرند.

چنانکه امروزه بر اثر ارتقاء سطح فکر مردم و در نتیجه گسترش دانش، بسیاری از اصطلاحات پزشکی و داروسازی و دیگر دانشها بتدریج از صورت اصطلاح خاص بیرون آمده و جزء لغتها شده‌اند، مانند میکرب، تجزیه، سلول، گابول، و صدها کلمه دیگر در همه رشته‌های فنی و علمی.<sup>۲۱</sup>

### اهمیت اصطلاحات در علوم و نقش آنها در تفهیم و تفهم:

در تحصیل علوم و فراگیری فنون، اصطلاح بیش از هر چیز مورد نیاز پژوهندگان است، زیرا (چنانکه در کشف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۱ می‌نویسد) اصطلاح در هر علمی دارای چنان موقعیت و خصوصیتی است که اگر تازه وارد و مبتدی از آن بیخبر

باشد و آن را نداند، پیشرفت و موفقیتی در آن زمینه نخواهد داشت. و عبارت دیگر اصطلاح در هر فنی کلید حل معمای آن فن بشمار میرود.

(و چنانکه جناب آقای جعفری لنگرودی در فرهنگ حقوقی، ص ۷ می‌نویسد):  
عملاً احساس شده است که هیچ دانشمند یا هنرمندی بدون استمداد از اصطلاحات نمی‌تواند مقاصد خود را بیان کند.

ندانستن اصطلاحات و سوء استعمال آنها در مطالب علمی ایجاد بی‌نظمی و هرج و مرج مینماید، و فهم مطالب را دشوار و گاهی غیر ممکن میسازد، و قدر و ارزش گوینده یا نویسنده و آثار او را میکاهد و اعتبار گوینده و تأثیر گفتار او را از بین میبرد.

و بالاخره مطالعه و تحقیق و پژوهش در هر رشته‌ای بدون آشنایی با اصطلاحات آن رشته میسر نیست، مثلاً (چنانکه در کتاب مفاتیح‌العلوم ص ۴ می‌نویسد): اگر يك لغوی میرز و يك دانشمند ادیب ورزیده‌ای بخواند یکی از کتابهایی را که در ابواب حکمت، طب، و غیره نوشته شده است مورد مطالعه و دقت قرار دهد بدون آشنایی با تعبیرات آن دانش یا صنعت، از مطالب آن چیزی نخواهد فهمید و هنگام مراجعه مانند مردم بی‌سواد خواهد بود.

هر اصطلاحی (چنانکه در فرهنگ حقوقی ص ۶ می‌نویسد): مشتمل بر مقداری از دقائق و ریزه کاریهای فنی است که اهل آن فن بر آنها واقفند، و این آگاهی و اطلاع برای ایشان ارزان تمام نشده است، بلکه سالهای متمادی مطالعه و تحقیق و بررسی در يك رشته ایشان را بر فهم و درک اصطلاحات آن توانا ساخته است.

و بهمین جهت است که لغت‌نویسان عادی کمتر درباره اصطلاحات اظهار نظر میکنند، و غالباً به بیان معانی لغوی کلمات بسنده مینمایند و احياناً بطور ناقص و جسته گریخته تعبیری از اصطلاحی میکنند.

چون تفسیر و ترجمه اصطلاحات يك کار فنی است و نیاز به تخصص و اطلاعات وسیع و دامنه‌دار و تجارب کافی و ورزیدگی کامل در يك رشته یا چند رشته دارد، بلکه می‌توان گفت که تفسیر اصطلاحات يك علم، کاری است بغایت دشوار و مستلزم اشکالات بسیار، زیرا هر اصطلاحی بمانند قالبی است برای معنی مخصوص خود و به تعبیر دیگر مانند جامه‌ای است که بقامت آن دوخته شده است و ما اگر بخواهیم بوسیله ترجمه،

قالب یا لباس دیگری برای آن تعیین نمائیم کمتر اتفاق میافتد که لفظ، مناسب و باندازه معنی باشد.

وبعبارت دیگر می‌توان گفت چون هر اصطلاحی مشتمل بر دقائق و ویژگی‌های فنی است گاهی ترجمه و برگرداندن آن بزبان دیگر بطوریکه همه آن ویژگیها و خصوصیات محفوظ باشد اگر محال نباشد بسیار مشکل است.

برای نمونه کلمه «بیع» را در نظر میگیریم که اگر بخواهیم آن را به «فروختن» ترجمه و تفسیر نمائیم گفته میشود: اولاً کلمه بیع یک سلسله مشخصات فقهی را در ذهن اهل فن بیدار میکند که لغت «فروختن» نمی‌تواند آن کار را بکند، ثانیاً این سؤال پیش می‌آید که در متون فقهی چون گفته میشود بیع فضولی صحیح است یا بیع غرر باطل است، یا بیع صرف مکروه است آیا مراد فروش فضولی یا فروش غرری یا فروش صرف میباشد یا غرض خرید و فروش است. و اگر بخواهیم آن را به «انشای تمیلك عین بمال» تفسیر کنیم، این تفسیر هر چند در نظر اهل فن و متخصصین این رشته صحیحتر و دقیقتر میباشد چنانکه شیخ انصاری - اعلی الله مقامه - در کتاب مکاسب<sup>۳</sup> افاده کرده است.

لیکن گفته میشود که برای غیر اهل فن شاید لفظ بیع مانوس‌تر و آشناتر از آن باشد و بعبارت دیگر تعریف مذکور کاملاً علمی میباشد و برای همه مفهوم نیست.

### اهمیت اصطلاحات فقه اسلامی:

شکی نیست که نه تنها در متون و کتب ادبی اعم از فارسی و عربی خواه درسی باشد و خواه غیر درسی، بلکه در مکالمات روزمره و محاورات و گفت و شنودهای معمولی ما لغات و اصطلاحات فقهی فراوان دیده میشود، و تعبیرات و کلمات شرع نقش مهمی را ایفا میکنند.

مردم در کارهای روزانه اعم از عبادت و دادوستد و غیر آنها بسیاری از عبارات و جملات و کلمات شرع بویژه اصطلاحات و قواعد فقهی را بکار برده و به آنها استدلال و استناد میکنند، در حالیکه تصویری ناقص و مبهم از آنها دارند و معانی دقیق و کامل آنها را



نمیدانند و چه بسا ممکن است که در مقام تفسیر دچار خطا شوند.

این وضع در مراحل بالاتر، مجامع علمی و محافل ادبی و محیطهای تحصیلی، و در همه مراکز علم و تحقیق و مطالعه نیز وجود دارد، و محققین و دانشمندان پیوسته با این کلمات سروکار داشته و دارند، و بالاخره کمتر کسی را که با علوم و فنون آشنایی دارد می‌توان یافت که با مفاهیم فقهی تماس نداشته و به اصطلاحات این علم در گفته‌ها و نوشته‌ها برخورد ننماید، و کمتر کتابی را که در زمینه ادبیات بمفهوم وسیع خود نوشته شده باشد می‌توان پیدا کرد که چند اصطلاح فقهی در آن بکار نرفته باشد. و بطور کلی می‌توان گفت که تعبيرات و کلمات شرع بویژه اصطلاحات فقه در فرهنگ فارسی موضع مستحکمی داشته و حائز کمال اهمیت است، و با زبان و ادب پارسی چون شیر و شکر بهم برآمخته‌اند.

فهم و درک معانی این تعبيرات و اصطلاحات که مبسّط افکار و عقاید متفکران و صاحب‌نظران این رشته در قرون و اعصار متمادی می‌باشد، برای دانشجویان و علاقمندان و بطور کلی برای افراد غیر متخصص بس دشوار است. زیرا دانشمندان و مؤلفین کتب فقهی در هر يك از مباحث ناچار عبارات و جملاتی بکار برده‌اند که بیان و شرح معانی و مفاهیم آنها مخصوص بخود آنان شده است، و دانشجویان و پژوهندگان را چاره‌ای نیست جز آنکه منبعی جهت فهم آنها داشته باشند مضافاً بساینکه بیشتر لغات و اصطلاحات فقهی را اطلاق و معانی متعددی است که تشخیص منظور و مراد از آنها در هر موردی خالی از اشکال نیست بعلاوه معانی برخی از اصطلاحات در نظر فقهاء عظام متفاوت و تفسیر آنها مخدّف است و برای کسی که در فقه اسلامی مطالعه و تحقیق میکند بدست آوردن معنی يك اصطلاح از طریق مراجعه به کتب معتبره گاهی مستلزم صرف وقت بسیار و اشکالات فراوان است زیرا:

اولاً همه کتب فقهی به تشریح اصطلاحات نپرداخته‌اند.

ثانیاً همه کتبی که اصطلاحات را تفسیر نموده‌اند مشتمل بر همه آنها نیستند. ثالثاً گاهی مراجعه بیک کتاب و یا چند کتاب مشکلی را حل نمیکند بلکه بررسی و تحقیق بیشتر لازم است تا مفهوم اصطلاحی کاملاً روشن گردد.

رابعاً چنانکه قبلاً یادآور شدیم برخی از اصطلاحات معانی مختلف دارند و یا آراء

ونظریات فقهاء در تفسیر آنها متفاوت و مغایر با یکدیگر است مانند کلمه «احصان» که در لغت بمعنی منع است و در شرع (قرآن) در معانی ذیل بکار رفته است:

الف - تزویج، چنانکه فرمود «والمحصنات من النساء الا ما مالکت ایمانکم ... سورۀ نساء آیۀ ۲۴» که غرض از «محصنات» زنان شوی دار است .

ب - عفت، مانند «ومریم ابنت عمران الّتی احصنت فرجها... سورۀ تحریم آیۀ ۱۲».

ج - حریت، مانند «ومن لم یستطع منکم طولاً ان ینکح المحصنات المؤمنات ... سورۀ نساء آیۀ ۲۴» که منظور حرائر یعنی زنان آزاد است .

د - اسلام، مانند «فاذا احصن<sup>۳۳</sup> فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب . سورۀ نساء آیۀ ۲۶» که کلمه «أحصن» طبق قرائت برخی بمعنی اسلام میباشد و دیگران «أحصن<sup>۳۴</sup>» بصورت مجهول خوانده‌اند که بمعنی تزویج است<sup>۳۳</sup> .

بالجمله احصان در فقه اسلامی بردوگونه است: احصان رجم، احصان قذف . قسیم نخست عبارت از اجتماع صفاتی است در زانی یا زانیه که موجب رجم و سنگسار نمودن وی میگردد و قسیم دوم یعنی احصان قذف عبارت از صفات و خصوصیات که اجتماع آنها در مقذوف (متهم بزنا) حد قذف را بترتیبی که در جای خود بیان شده ایجاب می‌نماید<sup>۳۴</sup> .

صفات و خصوصیات که در تحقق احصان معتبر است و از آنها گاهی به شرائط احصان تعبیر میشود در نظر فقهای عظام مورد اختلاف میباشد و این مختصر را گنجایش نقل اقوال و بررسی آنها نیست . و نیز مانند کلمه «قضاء» که بمعنی حکم، تأدیّه<sup>۳۵</sup>، گزاردن مانند قضاء دین و قضاء نماز<sup>۳۶</sup> آمده است و معانی دیگر هم دارد که شرح همه

۲۳ - مجمع البیان (شیخ ابوالفضل بن حسن طبرسی) چاپ اسلامیة، تهران ۱۳۷۳ هـ. ق. ج ۵ ، ص ۶۸ . مسالك الافهام تألیف زین الدین بن احمد الشامی الاعملى (شهید ثانی) چاپ ایران ۱۳۱۰ هـ. ق. ج ۲ ، کتاب حدود . شرح لمعه تألیف زین الدین بن احمد الشامی العالمی (شهید ثانی) چاپ مطبعه حاج احمد آقأ (تبریز) . لسان العرب ماده «حصن» . المغنی تألیف عبدالله بن احمد بن قدامه چاپ مکتبه القا هـ ج ۹ ص ۸۳ .

۲۴ - موسوعه جمال عبدالناصر فی الفقه الاسلامی (مجلس الاعلی للثئون الاسلامیه) چاپ قاهره ۱۳۸۹ هـ. ج ۴ ، ص ۲۳ .

۲۵ - لسان العرب ماده «قضى» .

۲۶ - تفسیر ابوالفتح رازی چاپ اسلامیة تهران ۱۳۸۲ هـ. ق. ج ۱ ، ص ۳۰۶ .

آنها از حوصله بحث ما خارج است و نیز مانند کلمه «بیع» که بمعنی فروختن و خریدن آمده است<sup>۲۷</sup> و در متون فقهی تعاریف متعددی برای آن نموده اند که به برخی از آنها اشاره میشود:

- الف - مبادله مال بمال یا مقابله مال بمال<sup>۲۸</sup> .  
 ب - انتقال عین از شخصی بدیگری در مقابل عوض معین با تراضی<sup>۲۹</sup> .  
 ج - نقل ملك بصیغه مخصوصه<sup>۳۰</sup> .  
 د - انشاء تمایک عین بمال<sup>۳۱</sup> .

و بالاخره در فقه اسلامی نه ده نه صد، هزارها لغت و اصطلاح وجود دارد که متخصصین این رشته معانی مختلف و تفسیرهای گوناگون برای آنها بیان کرده اند . اکنون نمونه های دیگر:

### بیع ملامسه:

الف: بیع ملامسه این است که شخص جام یا متاع را باز نکند و نگاه در آن ننماید و فقط از پشت جامه آن را لمس و خریداری کند و یا در شب اکتیاع نماید و از خصوصیات آن بی خبر باشد<sup>۳۲</sup> .  
 ب: ملامسه آن است که لمس را بیع قرار دهند فی المثل با یع به مشتری بگوید:

- ۲۷ - لسان العرب ماده «بیع» الصحاح چاپ دارالکتاب العربی مصر ، ج ۳ ، ص ۱۱۸۹ .  
 ۲۸ - مصباح المنیر چاپ مصر ، ج ۱ ، ص ۴۵ . المنجموع (شرح مهذب) تألیف ابوزکریا محی الدین الذروی چاپ مصر ، ج ۹ ، ص ۱۴۹ . مکاسب (شیخ انصاری) ص ۷۹ .  
 ۲۹ - المعبوط (شیخ طوسی) چاپ مکتبه مرتضویه ، ج ۲ ، ص ۷۶ .  
 ۳۰ - جامع المقاصد (شرح قواعد علامه) تألیف محقق کرکی شیخ نورالدین ابوالحسن علی بن الحسین چاپ سنگی کتاب المتأخر .  
 ۳۱ - مکاسب (شیخ انصاری) چاپ مطبعه اطلاعات ۱۳۷۵ هـ . ق . ص ۷۹ .  
 ۳۲ - المدونه الكبرى (مالک بن انس) چاپ مطبعه سعادت ۱۳۲۴ هـ . ق . ص ۲۸ ، شرح زرقانی (برموطا مالک) چاپ مصر ج ۳ ، ص ۳۱۶ ، تذکره الفقهاء (علامه حلی) چاپ مکتبه مرتضویه ج ۱ ، ص ۴۶۸ ، معانی الاخبار (شیخ صدوق) چاپ تهران ص ۲۷۸ .

«هرگاه جامه مرا لمس کردی آن را بتو فروختم»<sup>۳۳</sup> .

ج: و یا لمس را شرط لزوم بیع قرار دهند و فی المثل بایع به مشتری بگوید: «هرگاه جامه مرا لمس کردی بیع لازم و واجب میگردد» این بیع از بیوع زمان جاهلیت بود که نبی اکرم (ص) از آن نهی فرمود، زیرا مستلزم غرور میباشد و باتفاق باطل است»<sup>۳۴</sup> .

### بیع منابذه:

الف: بیع منابذه آن است که هر یک از متبایعین جامه خویش را بسوی دیگری اندازد و بگوید «هذا بهذا» بدون تأمل و دقت و حتی بدون نگاه در آن<sup>۳۵</sup> و به بیان دیگر بیع منابذه این است که متبایعین انداختن جامه را مثلاً بیع قرار دهند و به آن اکتفا نمایند مثل اینکه بایع بگوید «أبئذُ الیک ثوبی بعشرة» .

ب: و یا اینکه انداختن جامه را شرط لزوم بیع قرار دهند مثل اینکه بگوید «بعتك هذا بكذا علی انی اذا نذته الیک لزوم البیع» .  
بطلان این معامله فی الجمله مورد اتفاق است زیرا آن از سنتهای اهل جاهلیت بود و رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود<sup>۳۶</sup> .

### مخابره:

لفظ مخابره مشتق است از خبار (بفتح خاء) یعنی زمین سست و نرم و یا از خبر (بفتح خاء) بمعنی کشت و زرع چنانکه خبیر بمعنی آکار و کشاورز میباشد.

- ۳۳ - معنی المحتاج (شرح منهاج) تألیف خطیب شربینی چاپ مصر ۶ ج ۲، ص ۳۱، تذکره الفقهاء ج مذکور ص مذکور .
- ۳۴ - الهدایه (شرح بدایه المبتدی) تألیف برهان الدین علی بن ابی بکر رشدانی مرغینانی چاپ مصر، ج ۳ ص ۴۴ . معانی الاخبار ص مذکور، تذکره الفقهاء ج مذکور ص مذکور .
- ۳۵ - شرح زرقانی (برموط مالک) تألیف سیدی محمد الزرقانی چاپ مطبعه مصطفی محمد مصر، ج ۳ ص ۳۱۶ . المعنی (ابن قدامه) چاپ مذکور ج ۴، ص ۱۵۶ . المدونه الکبری (مالک بن انس) ج ۱۰، ص ۲۸ .
- ۳۶ - معنی المحتاج (خطیب شربینی) چاپ مذکور ج ۲، ص ۳۱ . تذکره الفقهاء چاپ مذکور ج ۱، ص ۴۶۸ . معانی الاخبار تألیف الشیخ الجلیل الصدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی چاپ مکتبه صدوق تهران، ص ۲۷۸ .

وا احتمال دیگر آن است که از خیبر مشتق باشد بدانجهت که نبی اکرم (ص) اراضی خیبر را در مقابل نصف محصول آن بمردم خیبر واگذاشت پس مخابره بمعنی معامله اهل خیبر است<sup>۳۷</sup>.

فقهاء در معنی مخابره بمانند مبدا آن اختلاف کرده اند.

برخی معتقدند که مخابره مرادف مزارعه و از لحاظ معنی با آن متحد میباشد. در تذکره الفقهاء این قول را مشهور معرفی میکند و جوهری در صحاح می نویسد: «والخیبر الاکار (کشاوری) ومنه المخابرة وهی المزارعة ببعض ما یرج من الارض<sup>۳۸</sup> و برخی بین آنها فرق گذاشته و گفته اند «هرگاه شخص زمین خود را بدیگری دهد تا وی در آن زراعت نماید و محصول بین آنها مشترک باشد، اگر بذر از عامل باشد مخابره نامیده میشود و اگر بذر از مالک باشد مزارعه نام دارد<sup>۳۹</sup> و در شرح زرقانی و بدایة المجهت آورد: «المخابرة كراء الارض بما یرج منها»<sup>۴۰</sup>.

### شرکت وجسوه:

در معانی ذیل بکار رفته است:

الف - اشهر معانی آن این است که دونفر که دارای وجاهت و اعتبار و آبرو هستند لیکن مالی و سرمایه ای از برای ایشان نیست شریک شوند تا اشیایی را در ذمه و بطور مؤجل بخرند و بفروشند و پس از پرداختن، سود آن را تقسیم نمایند<sup>۴۱</sup>.

ب - یک نفر شخص با آبرو و صاحب اعتبار اشیایی را در ذمه بخرد و فروش آنها

۳۷ - لسان العرب ماده «خبر». المعنی (ابن قدامه) چاپ مذکور ج ۵، ص ۳۸۲، حدائق الناشره تألیف عالم ربانی شیخ یوسف بحرانی چاپ سنگی ایران ۱۳۱۷ هـ ق. ج ۵، ص ۳۵۵. تذکره الفقهاء ج ۲، ص ۳۳۶.

۳۸ - تذکره الفقهاء ج مذکور ص مذکور. المعنی ج مذکور، ص مذکور. الصحاح ج ۲، ص ۶۴۰.

۳۹ - معنی المحتاج چاپ مذکور ج ۲، ص ۲۲۴. تذکره الفقهاء ج ۲، ص ۳۳۶.

۴۰ - بدایه المجهت و نهایه المقتصد تألیف ابوالولید محمد بن احمد بن رشد القرطبی چاپ مطبعه

الاستقامه قاهره، ج ۲، ص ۲۴۲. شرح زرقانی (برموطا) چاپ مذکور ج ۳، ص ۳۶۴.

۴۱ - حدائق الناشره چاپ مذکور، ج ۵، ص ۳۳۱. معنی المحتاج چاپ مذکور ج ۲، ص ۲۱۲. الهدایه

(شرح بدایه المبتدی) چاپ مذکور ج ۳، ص ۹. المعنی (ابن قدامه) چاپ مذکور ج ۵، ص ۱۲.

را به شخص گمنامی محول نماید و شرط کنند که ربح بین آنها مشترك باشد .  
 ج - يك شخص وجیه و دارای اعتبار فاقد سرمایه با يك شخص گمنام سرمایه دار  
 شريك شوند که عمل از وجیه و سرمایه از پولدار و نیز در دست وی باشد و آنچه ربح  
 عاید گردد بین خود تقسیم نمایند .

د - شخص وجیه مال گمنامی را به زیادت ربح بفروشد تا در آن ربح سهمی داشته  
 باشد<sup>۴۲</sup> . شرکت وجوه چنانکه در کتاب تذکره الفقهاء می نویسد در نظر امامیه باطل  
 است . و نیز شافعی و مالک آن را باطل دانسته اند . اما ابو حنیفه آن را فی الجمله جایز  
 دانسته است<sup>۴۳</sup> .



۴۲ - تذکره الفقهاء ج ۲ ، ص ۲۲۰ . حدائق الناضره ج مذکور ، ص مذکور . ریاض المسائل تألیف علی  
 ابن محمد علی الطباطبائی چاپ ایران ۱۲۶۷ هـ . ق . ج ۱ کتاب شرکت .  
 ۴۳ - تذکره الفقهاء ج ۲ ، ص ۲۲۰ حدائق الناضره ، ج مذکور ، ص مذکور . بدایة المجتهد چاپ  
 مذکور ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ . مغنی المحتاج چاپ مذکور ج مذکور ، ص مذکور .